

● این آخرین عملیات من است

عملیات خیبر هر چقدر به روزهای پایانی اش نزدیک تر می شد، حالات روحی همت هم بیشتر تغییر می کرد. به خصوص هنگامی که مطلع شد اکبر زجاجی؛ معاون فرماندهی لشکر ۲۷ هم به شهادت رسیده است.

حجت الاسلام محمد پروازی روزهای آخر همت را این گونه نقل کرده است:

«... مرحله ی پنجم یا ششم عملیات بود، بعد از آن که حسین خرازی؛ فرماندهی لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) در جریان تک نافر جام محور طلائی، دستش قطع شد و او را به عقب تخلیه کردند. دیدم حاج همت گرفته و عصبانی است. می دانستم خمپاره کنار ایشان خورده و وی صدمه ای ندیده است. به او گفتم: تو چنانا راحتی حاجی؟ احساس می کنم حاج همت همیشگی نیستی! همت دستم را گرفت و از کنار خاکریز پنج تا شش متر آن طرف تر

برد. نشست روی زمین. من هم در کنار او نشستم. حاجی یک نفس عمیقی کشید و سپس مشت گره کرده اش را بر روی خاک جزیره کوبید و گفت: خیبر آخرین عملیات من است. گفتم: نه؛ این طور نیست. ان شاء الله که سال ها زنده هستی و... او باز حرف خودش را تکرار کرد و گفت: این عملیات، آخرین عملیات من است.»^۱

از قرارگاه مرکزی کربلا پیام رسیده بود که تا قبل از پایان روز هفدهم اسفند ۱۳۶۲، مواضع دفاعی لشکر ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) در جزیره ی مجنون باید به نیروهای لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) واگذار شود. صبح روز هفدهم اسفند، همت هرچه انتظار کشید، خبری از نیروهای لشکر ۱۴ نشد. به همین خاطر، او به قرارگاه تاکتیکی لشکرهای دیگر سرکشی کرد تا

۱. نوار مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین محمد پروازی؛ مسؤول وقت عقیدتی. سیاسی لشکر ۲۷.

تعدادی نیرو برای پشتیبانی رزمندگانی که در ضلع شرقی جزیره ایستادی می کردند، فراهم آورد. سعید مهدی؛ هم رزم قدیمی همت، در توصیف این ماجرا گفته است:

«... روز هفدهم اسفند، در اوج درگیری ما با دشمن در جزیره ی مجنون، حوالی بعد از ظهر بود که دیدم می گویند بی سیم تو را می خواهد. گوشی را که به دستم گرفتم، صدای حاج همت را شنیدم که گفت: سعید، در قسمت شرقی جزیره ی جنوبی، از طرف این شاخ شکسته ها، دارن بچه های ما رو اذیت می کنن... من دارم می رم عقب، تا برای کمک به این بچه ها، از بقیه ی لشکرها، قدری نیرو جور کنم و بیارم جلو.

گفتم: مفهوم شد حاجی، اجازه می دی منم با شما بیام؟

گفت: نه عزیزم، شما چون نسبت به موقعیت منطقه توجه هستی، همون جا بمون، تا خط رو

